

# مقوله‌بندی و شناخت

آزیتا افراشی<sup>۱</sup>

## چکیده

مقوله‌بندی<sup>۲</sup> از مهم‌ترین توانمندی‌های شناختی و زبانی انسان است. در مقاله حاضر مقوله‌بندی از جنبه‌های مختلف و در ساخت‌های بازنمودی متفاوت بررسی می‌شود. دو نگرش اصلی به ساختار مقولات عبارت است از نگرش کلاسیک و نگرش پیش‌نمونه بنیاد. این دو نگرش در کنار نگرش ویتگنشتاین به شباهت خانوادگی در ساختار مقولات، به تفصیل مقایسه و پس از آن بازنمود مقوله‌بندی به مثابه توانمندی شناختی در زبان در قالب مقولات دستوری، اقسام معنی، مشخصه‌های معنایی و تعاریف بررسی می‌شود. پیوند مقوله‌بندی و جسم‌مندی انسان و در نهایت مقوله‌بندی و فرهنگ از مطالبی است که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است.

**واژه‌های کلیدی:** مقوله‌بندی، شناخت، جسم‌مداری، نظریه کلاسیک مقوله‌بندی، مقولات پیش-نمونه بنیاد، فرهنگ

## ۱- مقدمه

زبان ابزاری برای مقوله‌بندی تجربه است. مقوله‌بندی، یکی از توانمندی مهم شناختی و زبانی به شمار می‌آید که به ادراکات حاصل از تجربیات سامان می‌دهد. بدون توان مقوله‌بندی، انسان چگونه می‌توانست در میان کثرت تجربیات، رویدادها، وضعیت‌ها و پدیده‌ها، شناختی از جهان و از وضعیت خودش به دست آورد؟ زبان مهم‌ترین ابزار بازنمایی شناخت انسان از مقولات است و در میان انواع صورت‌های زبانی، مقوله‌های واژگانی، برجسب‌هایی برای مقوله‌های شناختی و ادراکی به شمار می‌آیند. مقوله‌های واژگانی، به تجربه، ساختار و انسجام می‌بخشند. برای نمونه، وقتی گروهی از پدیده‌ها با برجسب مقوله واژگانی «درخت» معرفی می‌گردد، شناخت از گونه‌های مختلف این پدیده یعنی «درخت»، در قالب تجربه‌ای ساختمان‌دهنده میسر می‌شود، نه به شکل تجربه‌هایی پراکنده از پدیده‌هایی که هیچ ارتباطی میانشان وجود ندارد. بنابر این، پیوند نزدیکی بین مقوله‌بندی و نام‌گذاری موجود است و این دو، بدون یکدیگر معنی ندارند. به بیان ساده‌تر، وقتی مقوله‌ای از پدیده‌ها مانند «درخت» یا «رود» یا مقوله‌ای از رویدادها مانند اقسام «حرکت کردن»، مقوله‌ای از وضعیت‌ها و حالت‌ها مانند «شادی» یا «زیبایی» تجربه می‌گردد،

<sup>۱</sup> - دانشیار زبان‌شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی azita.afraشي@yahoo.com

<sup>۲</sup> - categorization

برچسبی زبانی برای اطلاق به این مقوله‌ها می‌توان یافت. البته نام‌گذاری بر مقولات، از زبانی به زبان دیگر تفاوت دارد و از این رو امری وابسته به فرهنگ و بافت زندگی اجتماعی تلقی می‌گردد.

مقوله‌بندی و بازتاب آن در زبان، اطلاعات مهمی درباره جنبه‌های فردی و اجتماعی شناخت به دست می‌دهد و از مفاهیم بنیادی در معنی‌شناسی شناختی به شمار می‌آید و نیز بسیاری از تفاوت‌های بین‌زبانی و بین‌فرهنگی معنی در قالب شیوه‌های مختلف مقوله‌بندی و نام‌گذاری مقولات، قابل تحلیل است، مقاله حاضر به معرفی و توصیف مقوله‌بندی از منظر معنی‌شناسی شناختی اختصاص دارد. پیش از ورود به بحث، جای دارد بر این نکته تأکید کنیم که مقوله‌بندی در دو لایه قابل بررسی است، در لایه ادراکی<sup>۱</sup> و در لایه مفهومی<sup>۲</sup> یا زبانی. در لایه مقوله‌بندی ادراکی، انسان، پدیده‌ها و رویدادها را در قالب مقوله‌هایی ساختمند، ادراک و طبقه‌بندی می‌کند و در لایه مقوله‌بندی مفهومی یا زبانی، اعضای مقوله، بسته به قراردادهای حاکم بر یک زبان نام‌گذاری می‌شوند. البته باید توجه داشت که تمایز میان مقوله‌بندی ادراکی و مفهومی به لحاظ نظری میسر است؛ به بیان دیگر، اینگونه نیست که کودک انسان ابتدا مقوله‌بندی ادراکی را به طور کامل پشت سر گذاشته باشد و سپس در سطح مقوله‌بندی زبانی، نام‌گذاری را آغاز کند. بلکه بهتر است بگوییم مقوله‌بندی ادراکی، مبنای مقوله‌بندی زبانی است ولی این دو فرایند همپای یکدیگر توسعه می‌یابند. البته کوئین<sup>۳</sup> و ایماس<sup>۴</sup> (۲۰۰۰) معتقدند نوزاد انسان تا قبل از فراگیری زبان، قادر به مقوله‌بندی معنایی نیست. هر چند به نظر می‌رسد به چنین دیدگاهی می‌توان ایراد وارد کرد؛ زیرا از یکسو اندیشه در قالب مفاهیم را وابسته به زبان می‌داند و از سوی دیگر این نکته را نادیده می‌گیرد که زبان خود بر مقوله‌بندی استوار است.

## ۲- مقوله‌بندی، ذهن و زبان

نخستین فردی که در تاریخ فلسفه، مقوله‌بندی را به عنوان ابزار شناخت زبان، ذهن و هستی به کار گرفت، ارسطو است. ارسطو در رساله مقولات<sup>۵</sup> و نیز در رساله پس از فیزیک<sup>۶</sup>، نظامی متشکل از ده مقوله پیشنهاد کرد که عبارت بودند از جوهر، کمیت/کم، کیفیت/کیف، نسبت/اضافه، مکان/این، زمان/متی، وضع، حالت، فعل و انفعال. در اندیشه ارسطو این ده مقوله را باید بنیادی‌ترین و غیرترکیبی‌ترین محمول‌هایی دانست که قابل اطلاق به این یا به هر جهان‌اند. بنابر این مقولات مزبور، هستی‌شناسی ارسطو را در امکان شناخت هر واقعیتهایی و اندیشیدن یا سخن‌گفتن درباره آن منعکس می‌کنند. منظور از مقولات، ایجاد نوعی تناظر است میان مقولات اولیه تفکر، زبان و وجود هستی. نفوذ و قدرت

<sup>۱</sup> - perceptual

<sup>۲</sup> - conceptual

<sup>۳</sup> - Quinn, P.C.

<sup>۴</sup> - Eimas, P.D.

<sup>۵</sup> - Categories

<sup>۶</sup> - Metaphysics

هستی‌شناسی مبتنی بر مقولات ده‌گانه، در فلسفه و تاریخ علم در غرب جایگاهی بی‌بدیل یافت و این تناظر میان مقولات اندیشه و زبان و هستی به تدریج بدیهی در نظر گرفته شد. همین نگرش، نقطه آغازی برای قرن‌ها نظریه‌پردازی درباره نظامی شد که زیربنای تحلیل زبان چه در معنای عام آن یعنی همه یا هر زبان، و چه در معنی خاص آن، یعنی هر یک از زبان‌ها در نظر گرفته می‌شد (سورن، ۱۳۸۷: ۷۹-۸۱).

مرزبندی جهان در قالب مقولات مفهومی، مبنای اندیشیدن درباره زبان و نیز فرایندهای استدلال، حل مسئله و نیز عملکرد حافظه است. مبنای نظام زبان بر مقوله‌بندی قرار دارد و بدون آن، جهان بی‌نظم و بی‌معنا به نظر می‌رسد (راکسون<sup>۱</sup>، ۲۰۰۵ نقل شده در پاپالیا<sup>۲</sup> و دیگران<sup>۳</sup>، ۲۰۰۸: ۱۹۷).

بحث درباره «مقوله»، «مقوله‌بندی» و «طبقه‌بندی» در کنار «نام‌گذاری»، «زبان»، «ادراک» و «فرهنگ» در فلسفه و پژوهش‌های زبانی پیشینه‌ای قدیمی دارد (سنفت<sup>۴</sup>، ۲۰۰۷: ۶۷۷).

یکی از موضوعات اصلی در مطالعه زبان این است که جهان ادراک‌شده، چگونه در زبان بازنمود می‌یابد و از طریق زبان بیان می‌گردد و زبان، چگونه به این جهان ادراک‌شده، پدیده‌های آن و موجودات زنده درون آن ارجاع می‌دهد (همان). جهان خارج از رهگذر حواس و تعامل بدن با جهان در ذهن بازنمود می‌یابد و پردازش می‌گردد و سپس این بازنمودهای ذهنی، خود در زبان مجدداً بازنمایی می‌شوند. پس از این مرحله، مفاهیم شکل می‌گیرند و الفاظ زبانی برای ارجاع و بازنمود آن مفاهیم به کار گرفته می‌شوند. این الفاظ به رویدادها، وضعیت‌ها، پدیده‌ها، اشیاء، اشخاص و سایر موجودات زنده ارجاع می‌دهند. در بررسی نام‌گذاری از دیدگاه سنتی، فقط به مقوله «اسم» پرداخته می‌شد، هرچند باید توجه داشت که مقولات دستوری صفت، قید و فعل هم در حقیقت برچسب‌هایی بر مفاهیم، وضعیت‌ها، رویدادها و حالت‌ها هستند. البته گرینبرگ<sup>۴</sup> (۱۹۷۸: ۷۸) باور داشت حتی وقتی می‌خواهیم درباره یک رویداد صحبت کنیم، بلافاصله از طریق اسم‌سازی این کار را انجام می‌دهیم. اینکه بسامد اسم‌ها در همه زبان‌ها نسبت به سایر مقوله‌های دستوری بیشتر است، دلیلی بر اهمیت این مقوله نسبت به سایر مقولات، دست‌کم به لحاظ ارجاعی است.

این نکته همواره درخور توجه است که نخستین دستورها، قرن‌ها پیش، مطالعه زبان را صرفاً از رهگذر مطالعه مقوله‌های دستوری مانند اسم، فعل، حرف، صفت، قید و جز آن میسر می‌دیدند و جالب این است که این شیوه مطالعه دستور زبان با شواهد حاصل از زبان‌آموزی کودک و دانش ناخودآگاه او از دستور زبان همسویی نشان می‌دهد و کودک انسان به طور ناخودآگاه قادر به تمایز میان عناصر زبانی‌ای است که در مقوله‌های مختلف کلام قرار می‌گیرند. برای نمونه، او در ساخت جمله‌های ساده‌ای که به کار می‌برد، عناصر مقوله اسم را با هم جایگزین می‌کند، عناصر مقوله فعل را با هم و الی آخر.

1- Rakison, D.H.

2- Papalia, D.

3- Senft, G.

4- Greenberg, J.

رایمر (۲۰۱۰: ۱۶-۱۷) می‌گوید در نظر زبان‌شناسان و غیرزبان‌شناسان، واژه، بنیادی‌ترین و بدیهی‌ترین واحد زبان است. ولی در بسیاری از زبان‌ها عناصری که به عنوان واژه می‌شناسیم، ممکن است صورت‌های متفاوتی داشته باشند. مثلاً در زبان فارسی، «رفتم»، «بروم»، «می‌روم»، «رفته‌ام» و «رفتن» همگی بازنمودهایی از یک مقوله‌اند. بنابر این به نظر می‌رسد تمام این صورت‌های صرفی، متعلق به یک تکواژه‌اند. تکواژه، اصطلاحی است که برای اطلاق به واحدی انتزاعی به کار می‌رود که تمام صورت‌های صرفی یک واژه را به هم پیوند می‌دهد. در اینجا هدف از پرداختن به اصطلاح تکواژه این بود که نشان دهیم در لایه صرفی-معنایی، تکواژه‌ها از امکانات مهم مقوله‌بندی به شمار می‌آیند. به بیان ساده‌تر، از آنچه گفته شد می‌توان دریافت زبان به مثابه یکی از ابزارهای شناخت و بلکه مهم‌ترین آن، راهکارهای متفاوتی برای مقوله‌بندی فراهم می‌آورد که بنابر آنچه گفته شد یکی از آنها، ارتباط ناخودآگاهی است که زبان‌وران میان صورت‌های مختلف یک تکواژه قائل‌اند.

پرداختن به چند اصطلاح دیگر در این مرحله می‌تواند به درک موضوع کمک کند. معنی مفهومی<sup>۲</sup>، معنی مصداقی<sup>۳</sup> و معنی ارجاعی<sup>۴</sup>، اصطلاحات بنیادینی در معنی‌شناسی‌اند که بدون تأمل درباره آنها نمی‌توان به مطالعه علمی معنی پرداخت. مفهوم یک تکواژه، همان اطلاعات معنایی‌ای است که در هر مدخل واژگانی می‌آید. این اطلاعات از نوع ارائه تعریف<sup>۵</sup> و نیز از طریق هم‌معنایی نسبی است. برای نمونه، در فرهنگ عمید (۱۳۶۳) ذیل مدخل «ریخته‌گر» تعریفی که ارائه شده از این قرار است: کسی که فلزات را ذوب می‌کند و در قالب می‌ریزد؛ و در مدخل «ریگ»، این واژه از طریق ارائه واژه‌های هم‌معنی با آن معنی شده است: سنگ‌ریزه، خرده‌سنگ، شن. به همین دلیل، مفهوم را به مثابه معنای درون زبانی معرفی می‌کنند؛ معنایی که الزاماً در اشاره به جهان خارج شکل نمی‌گیرد.

معنی مصداقی، در رابطه میان صورت زبانی، معمولاً واژه، و مصداقی که صورت زبانی بر آن دلالت می‌کند شکل می‌گیرد. مصداق هر واژه چیزی است که در یک بافت کاربردی ویژه، صورت زبانی بر آن دلالت می‌کند. بنابر این معنی مصداقی، بافت‌وابسته و متغیر است.

منظور از معنی ارجاعی، دلالت لفظ بر طبقه‌ای از چیزها است که در یک مقوله قرار می‌گیرند. معنی ارجاعی، برخلاف معنی مصداقی، ثابت و مستقل از بافت است. اکنون به مثال‌های ۱ تا ۳ توجه کنید:

۱- پلنگ: نوعی حیوان از رده گربه‌سانان است.

۲- آن پلنگی که ناگهان از پشت صخره بیرون جست...

۳- پلنگ، حیوانی زیبا ولی خطرناک است.

1- lexeme

2- sense

3- reference

4- denotation

5- definition

در نمونه ۱ و ۳ واژه «پلنگ» در معنی مفهومی و ارجاعی و در نمونه ۲ در معنی مصداقی به کار رفته است.

نکته‌ای که در این مرحله در پیوند با بحث حاضر جلب توجه می‌کند این است که معنی ارجاعی، نوعی مقوله‌بندی معنایی به شمار می‌آید. دلالت‌های مصداقی متفاوتی که با یک صورت زبانی بیان می‌شوند، در قالب معنی ارجاعی آن صورت زبانی سامان می‌یابند. در نمونه‌های ۴ تا ۷ به ترتیب، واژه‌های «سیب»، «زرد»، «ماشین» و «اسب» در معنی ارجاعی به کار رفته‌اند.

۴- «سیب» برای سلامتی مفید است.

۵- «زرد»، رنگ زیبایی است.

۶- استفاده از «ماشین» و سایر وسایل نقلیه، موجب شده تحرک بدنی انسان به‌مرور کاهش یابد.

۷- «اسب» حیوان زیبایی است.

این نکته درخور توجه به نظر می‌رسد که کودک انسان، دریافت معنی صورت‌های زبانی را از اشاره<sup>۱</sup> و با بیان جمله پرسشی «این چیست؟» آغاز می‌کند، سئوالی که همه انسان‌ها دریافتن معنی چیزها را با آن آغاز کرده‌اند. پس از آن است که معنی مصداقی صورت‌های زبانی را درمی‌یابد، سپس به دلیل مجهزبودن به توانمندی شناختی و ذاتی مقوله‌بندی است که به دریافت معنی ارجاعی نائل می‌شود و پس از آن، معنی مفهومی صورت‌های زبانی را درمی‌یابد و نیز می‌تواند ساخت‌های زبان را در معنی مفهومی به کار برد. نکته‌ای که در اینجا جا دارد به آن اشاره شود، تعبیری است که افلاطون در *کراتیلوس*<sup>۲</sup> درباره ماهیت معنی ارائه می‌دهد. او در آنجا، معنی را محصول رابطه مستقیم و طبیعی‌ای که میان نام‌ها از یکسو و مصداق از سوی دیگر برقرار می‌گردد، می‌داند. در واقع، افلاطون در *کراتیلوس* به لایه‌ای از معنی می‌پردازد که همان معنی اشاره‌ای است. به بیان ساده‌تر، وقتی کودک پرسش «این چیست؟» را در اشاره به چیزی در جهان خارج بیان می‌کند، انتظار دارد که آن چیز نامی داشته باشد و پاسخی که جستجو می‌کند نامی است که «طبیعتاً» آن چیز را می‌نمایاند. در رشد شناختی و فراگیری زبان این ویژگی، خود حائز اهمیت است که کودک انسان باور دارد هر چیزی در جهان از پدیده‌های طبیعی، جاندار، بی‌جان، حالت‌ها، وضعیت‌ها، اشخاص، مکان‌ها و مصنوعات و جز آن، می‌تواند و باید نامی داشته باشد. آنچه گفته شد از فحوای اندیشه افلاطون در *کراتیلوس* قابل برداشت است که معنی را در رابطه نام و هر آنچه در جهان خارج موجود است، جستجو می‌کند.

<sup>1</sup> - ostension

<sup>2</sup> - *Cratylus*

### ۳- نظریه کلاسیک مقوله‌بندی

زبان‌شناسان شناختی مانند لیکاف<sup>۱</sup> (۱۹۸۷: ۵) و تیلر<sup>۲</sup> (۱۹۹۵: ۲۲) در آثار خود به موضوعی با عنوان «نظریه کلاسیک مقوله‌بندی»<sup>۳</sup> می‌پردازند. تیلر(همان) به این نکته اشاره می‌کند که وی لفظ «کلاسیک» را در این خصوص به دو معنی به کار می‌برد. نخست اینکه منشاء کاربرد این لفظ در ارتباط با بحث حاضر به یونان باستان بازمی‌گردد و دیگر اینکه در قرن بیستم، این نظریه بر روان‌شناسی، فلسفه، و زبان‌شناسی ساخت‌گرا و زایا مسلط بوده‌است.

ارسطو در رساله پس از فیزیک در کتاب پنجم، دلتا (۵۸.۳) بین جوهر<sup>۴</sup> و عرض<sup>۵</sup> تمایز گذاشت. به بیان ساده‌تر، جوهر «انسان» این است که او [حیوان] و [دوپا] است. اینکه انسانی سفیدپوست یا بافرهنگ باشد، عرض است. سفیدپوست و بافرهنگ بودن ممکن است در مورد برخی انسان‌ها صادق باشد ولی ویژگی‌های لازم برای «انسان‌بودن» محسوب نمی‌شود. با توجه به آنچه گفته شد، ارسطو دو دسته مشخصه برای مقوله «انسان» معرفی کرده‌است؛ حال آنکه تیلر(همان: ۲۳) سهواً دو مشخصه برای لفظ «انسان» معرفی کرده‌است؛ این دو دسته مشخصه عبارتند از [حیوان] و [دوپا]. این دو مشخصه برای تعریف مقوله «انسان» لازم‌اند و نبود هر یک، جوهر مقوله انسان را از میان می‌برد یا تغییر می‌دهد. بنابر این یکی از مفروضات رویکرد کلاسیک به مقوله‌بندی به قرار زیر است:

\* مقوله‌ها بر مبنای وجود مشخصه‌های لازم تعریف می‌شوند.

فرض دیگر نظریه ارسطو از قانون تناقض پیروی می‌کند که در کتاب چهارم رساله پس از فیزیک، گاما، معرفی شده‌است. بر اساس قانون تناقض، هیچ چیز نمی‌تواند هم موجود باشد و هم نباشد، نمی‌تواند مشخصه‌ای را داشته باشد و نداشته باشد، نمی‌تواند به مقوله‌ای تعلق داشته باشد و تعلق نداشته باشد. بنابر این:

1- Lakoff, G.

2- Taylor, J.R.

3- classical theory of categorization

4- essence

5- accident

۶- در هر دو ترجمه متافیزیک (مابعدالطبیعه) ارسطو (۱۳۶۶) و (۱۲۷۸) به زبان فارسی، در فصل هشتم (جوهر)، دو تعریف برای جوهر آمده‌است. تعریفی که برداشت تیلر(۱۹۹۵) را روشن می‌سازد، به این قرار است. چیستی یا ماهیت (sumbebekos/ousia) که تعبیر از آن تعریف است، جوهر هر یک از چیزها نامیده می‌شود(ارسطو، ۱۳۶۶: ۱۴۸) و جوهر، اجزایی را می‌نامند که در اشیا حاضرند و آنها را محدود می‌کنند و با از میان رفتن آنها کل شیء از میان می‌رود، چنانکه جسم با از میان رفتن سطح از میان می‌رود و سطح با از میان رفتن خط از بین می‌رود(ارسطو، ۱۳۷۸: ۱۸۷). عرض به معنی چیزی است که با شیء پیوسته است و به درستی می‌توان آن را به آن شیء حمل کرد ولی تعلقش به آن شیء ضروری نیست. محمول‌هایی وجود دارند که به موضوعات می‌پیوندند و بعضی از آنها فقط در بعضی زمان‌ها و بعضی مکان‌ها پیوند می‌خورند، پس عرض چیزی است که به موضوعی پیوند می‌خورد ولی نه برای اینکه موضوع، این موضوع معین و زمان، این زمان معین و مکان، این مکان معین است. به همین جهت برای عرض، علتی معین وجود ندارد بلکه علتش اتفاقی و نامعین است(ارسطو، ۱۳۷۸: ۲۳۲).

\*مشخصه‌ها دو ارزشی<sup>۱</sup> اند.

مشخصه‌ها یا وجود دارند یا ندارند. هر مشخصه یا در تعریف یک مقوله دخالت دارد یا ندارد. یک چیز یا مشخصه‌ای را دارد یا ندارد. بنابر این هر مشخصه در تعریف عضو<sup>۲</sup>ی از یک مقوله یا ارزش [+] می‌گیرد یا ارزش [-]. در نتیجه:

\*مقوله‌ها مرز<sup>۳</sup>‌هایی مشخص دارند.

پدیده‌ها یا در مقوله‌ای قرار می‌گیرند و یا قرار نمی‌گیرند؛ بنابراین:

\*تمام اعضای یک مقوله نسبت به همدیگر از ارزش مساوی برخوردارند. در رویکرد کلاسیک به مقوله‌بندی، هر چیزی که از تمام مشخصه‌های لازم عضویت در مقوله برخوردار باشد، عضو<sup>۴</sup>ی از آن مقوله است و هر چیزی که از تمام مشخصه‌های لازم عضویت در آن مقوله برخوردار نباشد، عضو<sup>۴</sup>ی از مقوله مورد نظر نیست. در نظریه کلاسیک مقوله‌بندی، عضویت در مقوله، امری مدرج نیست و اعضا در خصوص عضویت در مقوله نسبت به هم برتری ندارند.

فرگه<sup>۵</sup> (۱۹۰۳) در کتاب *مبانی جبر*<sup>۶</sup> (نقل شده در رایمر، ۲۰۱۰: ۲۲۴) نظریه کلاسیک مقوله‌بندی را این‌گونه خلاصه کرده‌است:

«تعریف یک مفهوم باید کامل باشد؛ باید بدون ابهام در مورد هر چیزی بتواند تعیین کند که تعریف مورد نظر برای آن صادق است یا خیر [...]». بنابر این با آن تعریف نباید چیزی وجود داشته باشد که قرار گرفتنش ذیل یک مفهوم با ابهام همراه باشد. هرچند ما انسان‌ها، با دانشی ناقص، هیچگاه نمی‌توانیم در مورد درستی تعاریف قاطعانه تصمیم بگیریم. آنچه گفته شد را می‌توان با یک استعاره این‌گونه بیان کرد: «مفاهیم مرزهای معینی دارند».

تعریف، معنی یک واژه یا به طور کلی معنی هر لفظ به وسیله سایر الفاظ است. رویکرد<sup>۵</sup> تعریفی به معنی به ارسطو بازمی‌گردد. رساله ارسطو با نام *در باب تعاریف*<sup>۶</sup>، به تحلیل‌های معنایی به منظور دستیابی به فنونی در سخنوری می‌پردازد که یکی از این فنون، حمله کردن به تعاریف رقیب در مناظره است. به نظر ارسطو، تخریب و در هم شکستن یک تعریف، کاری بسیار آسان است؛ در صورتی که به سختی می‌توان تعریفی را به وجود آورد. سابقه فرهنگ‌نگاری در طی قرون، این گفته ارسطو را تأیید می‌کند (گودارد<sup>۷</sup>، ۲۰۱۱: ۳۲-۳۳). نکته‌ای که ارسطو درباره تعاریف در پیوند با فنون سخنوری مطرح کرده است به اندازه‌ای حائز اهمیت است که در گفتمان علمی قرن ۲۱ می‌توان تاثیر آنرا دریافت. در این مختصر به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که متون تخصصی و علمی قرن ۲۱ به شدت تعریف‌گریز به نظر می‌رسند یا

1- binary

2- boundary

3- Frege, G.

4- *Grundgesetze der Arithmetik : begriffsschriftlich abgeleitet*

5- definitional approach

6- On Definitions

7- Goddard, C.

دست کم در آنها به ندرت می‌توان ارائه تعریف را در آغاز بحث مشاهده کرد زیرا همان طور که از سوی ارسطو گفته شد، تعاریف را می‌توان به آسانی فروپاشید.

#### ۴- نقد نظریه کلاسیک مقوله‌بندی

بحثی که گودار(همان: ۳۳) از قول ارسطو در خصوص دشواری بنا نهادن تعاریف مطرح کرد، در مورد تعاریف واژه‌نامه‌ای نیز صادق است. برای نمونه، در فرهنگ عمید(۱۳۶۳) ذیل مدخل «خاک» آمده: آنچه طبقه ظاهری زمین را تشکیل داده و گیاهان و درختان را می‌رویاند. با تأمل درباره این تعریف می‌توان دریافت که تعریف مورد نظر دقیق نیست و می‌تواند به چیزهایی مانند «گل» و «ماسه» و جز آن هم دلالت کند. کتاب‌های معنی‌شناسی مملو از نمونه‌هایی است که کارایی تعاریف و صحت و دقت آنها را به چالش کشیده‌اند. آنچه گفته شد به این نکته اشاره دارد که ارائه تعاریف دقیق و قطعی برای مقولات همیشه میسر نیست. بنابر این یکی از فرض‌های اصلی نظریه کلاسیک مقوله‌بندی با استناد به مواردی که ارائه تعریفی دقیق برای یک چیز یا یک صورت زبانی میسر نیست، متزلزل می‌گردد.

همان‌گونه که پیش از این مورد اشاره قرار گرفت، مبنای نظریه کلاسیک مقوله‌بندی برای ارائه تعاریف، بر مشخصه‌ها استوار است. تلاش برای ارائه تعاریف مشخصه‌بنیاد به تمایزی که ارسطو میان جوهر و عرض قرار داد، بازمی‌گردد. برخی مفاهیم را می‌توان در قالب مشخصه‌ها تعریف کرد؛ مثلاً وقتی واژه «پدر» را در قالب مشخصه‌های [+ انسان]، [+ مذکر]، [+ بالغ]، [+ والد] به شکل مقابل تعریف می‌کنیم؛ مردی که فرزند داشته باشد (فرهنگ فارسی عمید)؛ درمی‌یابیم که این تعریف واژه‌نامه‌ای، متضمن مشخصه‌هایی است که مورد اشاره قرار گرفت. ولی ارائه این نوع تعاریف در مورد همه چیزها، صورت‌های زبانی، و مفاهیم میسر نیست. برای مثال، ذیل مدخل «ساختمان» در فرهنگ فارسی عمید آمده‌است: ساختن، بناکردن، بنا، عمارت. چنانکه می‌بینیم این تعریف بر مشخصه‌های معنایی استوار نیست و صرفاً از طریق بیان واژه‌های هم‌حوزه و مترادف شکل گرفته‌است. از سوی دیگر، در مورد تعاریف مشخصه‌بنیاد، همواره مشکلی وجود دارد، از این قرار که ماهیت مشخصه‌ها چندان واضح نیست. به بیان دیگر در ارتباط با نمونه‌ای که پیش از این ذکر شد این سؤال را می‌توان طرح کرد که انسان، مذکر، بالغ، و والد همگی واژه‌های زبان‌اند و چه ویژگی‌ای در آنها وجود داشته که در این تحلیل به سطح مشخصه معنایی ارتقاء یافته‌اند؛ آیا این مطلب که برخی واژه‌ها را به کمک برخی واژه‌های دیگر تعریف کنیم و گروه دوم را مشخصه بنامیم به راستی راهگشا خواهد بود.

یکی دیگر از فرض‌های نظریه کلاسیک مقوله‌بندی این است که مشخصه‌ها دوگانی‌اند. ولی ارزش قطعی و همیشگی مشخصه‌ها در برخی نمونه‌ها رنگ می‌بازد. مثلاً اینکه خفاش را به دلیل توانایی پرواز و بال‌داشتن در زمره پرندگان قرار دهیم یا به سبب بچه‌زا بودن پستاندار بدانیم؛ تعریفی را که از خفاش ارائه می‌دهیم دستخوش ابهام و پیچیدگی می‌سازد. به عنوان نمونه‌ای دیگر به تفاوت مفاهیم «کوه» و «تپه» با استناد به تعاریف واژه‌نامه‌ای دقت کنید: «تپه»: برآمدگی در روی زمین از خاک یا شن، پشته بلند، تل. «کوه»: برآمدگی بزرگ در زمین که از خاک و سنگ فراوان تشکیل یافته و نسبت به زمین‌های

اطرافش بسیار بلند باشد. چنان‌که درمی‌یابیم مشخصه‌ها یا مفاهیم برآمدگی و بلند در این تعاریف مشترک است. نمونه‌هایی از چنین مواردی که هم‌پوشانی مشخصه‌ها در تعاریف وجود دارد، فراوان است. چنین نمونه‌هایی قطعیت ارزش مشخصه‌ها را در نظریه کلاسیک مقوله‌بندی به چالش می‌کشد.

تأثیری که لودویگ ویتگنشتاین<sup>۱</sup>، فیلسوف برجسته قرن بیستم، بر نگرش به ساختار مقولات گذاشت، انکارناپذیر است. ویتگنشتاین (۱۹۵۳: ۳۱-۳۲) می‌گوید در آلمانی<sup>۲</sup> SPIEL [مقوله<sup>۳</sup> GAME در انگلیسی و بازی/ورزش در فارسی] به چیزهای متفاوتی دلالت می‌کند. ویتگنشتاین در کتاب پژوهش‌های فلسفی (۱۹۵۳) به پاسخ این سؤال پرداخت که چگونه می‌توان مقوله GAME را تعریف کرد. به نظر او، اعضای مقوله GAME از مشخصه‌های مشترکی برخوردار نیستند که بر مبنای آنها بتوان به روشنی میان GAME و non-GAME تمایز گذاشت بلکه آنچه باعث می‌شود بتوانیم اعضای مقوله GAME را ذیل یک مقوله بشناسیم چیزی است که ویتگنشتاین آن را «شبهات خانوادگی» می‌نامد. مرزهای مقوله GAME مبهم<sup>۴</sup> است؛ این اندیشه مبتنی بر شبکه‌ای متقاطع از شبهات میان اعضای مقوله GAME است؛ این شبکه متقاطع از شبهات‌ها که ویتگنشتاین در قالب مثال معرفی می‌کند، از سوی وی «شبهات خانوادگی» نامیده می‌شود. برخی اعضا در یک مجموعه مشخصه‌ها مشترک‌اند و برخی در مشخصه‌هایی دیگر. لیکن، مشخصه‌هایی را نمی‌توان معرفی کرد که میان همه اعضا مشترک باشد، حتی ممکن است برخی اعضا عملاً در مشخصه‌ای با سایر اعضا اشتراک نداشته باشند. برای مثال، او به نمونه‌های board-games, card-games, ball-games و Olympic-games اشاره می‌کند که ویژگی مشترکی را نمی‌توان بین همه آنها معرفی کرد. مثلاً ویژگی مشترکی که باعث می‌شود پرتاب نیزه و بازی مار و پله را در مقوله GAME قرار دهیم، چیست؟ مراجعه به واژه‌نامه و مطالعه مدخل game نیز اطلاعات جالبی به‌دست می‌دهد. در واژه‌نامه Century، واژه‌های شادی (mirth)، سرگرمی (amusement)، بازی (play)، ورزش (sport) لطیفه (joke)، و شوخی (jest) مترادف game آمده‌اند؛ این مطلب، مبهم بودن مرزهای مقوله GAME را به خوبی نشان می‌دهد. همچنین توجه به این نکته جالب است که واژه‌هایی که به‌عنوان مترادف در تعریف game آمده‌اند مانند بازی (play)، خود گستره چندمعنایی وسیعی دارند. آنچه گفته شد یکی از نقدهای آشکار بر نظریه کلاسیک مقوله‌بندی است که بر اساس آن فرض وجود مشخصه‌های بنیادین برای اعضای مقولات مورد تردید قرار می‌گیرد.

۱- Wittgenstein, L.

۲- از این پس در مقاله حاضر از معادل GAME استفاده می‌کنیم زیرا SPIEL و GAME مترادفد ولی هیچ‌کدام از معادل‌های بازی یا ورزش در زبان فارسی به‌تنهایی نمی‌تواند در این مفهوم درست تلقی شود.

۳. صورت‌های SPIEL و GAME که تماماً با حروف بزرگ نوشته شده‌اند نشان‌دهنده نام مقوله‌اند.

رُش<sup>۱</sup> و میرویس<sup>۲</sup> (۱۹۷۵: ۵۷۳-۵۷۴) از نگاهی دیگر، نظریه کلاسیک مقوله‌بندی را نقد می‌کنند. بر این اساس، آنها می‌گویند شیئی مانند «صندلی» نسبت به «رادیو» نمونه بهتری برای مقوله اسباب و اثاثیه منزل است. در صورتی که در نظریه کلاسیک مقوله‌بندی، مقوله‌ها دارای مرزهایی مشخص‌اند، و عضویت در آنها به سبب دارا بودن تعدادی مشخصه روی می‌دهد، و چیزهایی که آن مشخصه‌ها را دارا باشند از عضویت کامل و برابر در مقوله برخوردارند. به بیان دیگر، عضوی بهتر بودن در یک مقوله بی‌معنا است. رُش (۱۹۷۵ نقل شده در تیلر ۱۹۹۵: ۴۵) در آزمونی، به تعامل درجه عضویت در مقوله و آمایش<sup>۳</sup> پرداخت. آماده‌سازی یا آمایش، فعال‌سازی بخشی از حافظه با ارائه یک محرک است که باعث می‌شود وقتی محرک‌های مربوطه بعدی (مثلاً سئوالات یک آزمون حافظه) ارائه شود، آن بخش حافظه، سریع‌تر عمل کند (ویگاه پژوهشکده علوم شناختی<sup>۴</sup>). در آزمون رُش، دو کلمه روی صفحه نمایش نشان داده می‌شود و آزمون‌ور باید بتواند با بیشترین سرعت مشخص کند که آیا دو کلمه، یکسان‌اند یا خیر. قبل از نمایش دو واژه، واژه شامل<sup>۵</sup> در مقوله نمایش داده می‌شود. برای نمونه، ابتدا واژه شامل «اثاثیه» و سپس واژه‌های «صندلی - صندلی». چنانچه محرک‌ها، نمونه‌های خوبی از مقوله اثاثیه باشند، سرعت پاسخ بالاتر می‌رود. برای نمونه، آزمون‌ورها در مورد اینکه صندلی دو بار تکرار شده زودتر تصمیم‌گیری می‌کنند تا اینکه اجاق دو بار تکرار شده است. نتیجه این آزمون نشان داد که نام مقوله یا همان واژه شامل، نام بهترین اعضای مقوله را فعال می‌کند و به همان نسبت جلو فعال‌سازی اعضای حاشیه‌ای در مقوله را می‌گیرد. اشاره به این آزمون برای بحث حاضر این نتیجه را داشت که عضو یا اعضای پیش‌نمونه و اعضای حاشیه‌ای در مقوله، واقعیت روان‌شناختی دارند و بر این اساس می‌توان نقدی را بر نظریه کلاسیک مقوله‌بندی وارد دانست، از این قرار که، درجه عضویت اعضا در مقوله برابر نیست و برخی اعضا نسبت به برخی دیگر عضوهای بهتری به شمار می‌آیند.

## ۵- مقوله‌بندی پیش‌نمونه‌بنیاد

رُش مفهوم شباهت خانوادگی را که از سوی ویتگنشتاین در قالب مقوله GAME مطرح شده بود به سایر مقولات تعمیم داد. رُش و همکارانش آزمون‌هایی انجام دادند که در آنها از آزمون‌ورها خواسته شده بود تا اعضای مقوله‌های زبانی میوه‌جات، پرندگان، وسایل نقلیه و پوشاک را بگویند و بر مبنای میزان پیش‌نمونی درجه‌بندی کنند. این آزمون‌ها درستی این اندیشه را نشان داد که برخی اعضای مقوله، نمونه‌های بهتری برای آن محسوب می‌شوند. آزمون، درباره پیش‌نمونی، پیوسته این نتیجه را تایید کرد که آزمون‌ورها درباره بهترین نمونه‌های مقولات معمولاً اشتراک نظر داشتند. پیش‌نمونه یک مقوله در

1- Rosch, E.

2- Mervis, C.B.

3- priming

4- www.ircss.org

5- superordinate

نظر رُش، یکی از اعضای مقوله نیست، بلکه گرایش اصلی اعضای آن مقوله است. هر عضو مقوله، می‌تواند بسته به دارا بودن ویژگی‌ها به پیش‌نمونه، شباهت کمتر یا بیشتری داشته باشد. بنابر این شباهت به پیش‌نمونه امری مدرج است. سؤال قابل طرح در اینجا این است که میزان شباهت به پیش‌نمونه چه مبنایی دارد؟ به اعتقاد رُش، عضو یا اعضای پیش‌نمونه مقوله، آنهایی است که در بیشترین تعداد ویژگی‌ها با سایر اعضای همان مقوله اشتراک دارند ولی در ویژگی‌های اعضای مقوله‌های دیگر کمترین اشتراک را دارند. نظریه پیش‌نمونه، در اصل به مثابه نظریه‌ای برای تحلیل اینکه چگونه ابژه‌های ملموس مانند اثاثیه، رنگ‌ها یا ماهی‌ها مقوله‌بندی می‌شوند، شکل گرفت ولیکن پژوهش‌هایی درباره پیش‌نمونی در حوزه‌هایی همچون اعمال و فعالیت‌ها نیز صورت گرفته است. برای نمونه کلمن<sup>۱</sup> و کی<sup>۲</sup> (۱۹۸۱) به ماهیت پیش‌نمونه مقوله دروغ پرداختند. پولمن<sup>۳</sup> (۱۹۸۳) نیز به اعضای مقولات KILL, SPEAK, WALK اشاره کرده است. این دسته پژوهش‌ها، بررسی پیش‌نمونی را از حوزه‌های ملموس به انتزاعی سوق داد. به اعتقاد تیلر (۱۹۹۵: ۵۹) اصطلاح پیش‌نمونه را به دو شکل می‌توان دریافت. پیش‌نمونه به عضو کانونی یا مجموعه‌ای از اعضای کانونی یک مقوله دلالت می‌کند. به همین دلیل می‌توان یک شیء خاص را پیش‌نمونه فنجان نامید. تیلر همچنین بازنمود طرحواره‌ای کانون مفهومی یک مقوله را به تبع لانگاکر<sup>۴</sup> (۱۹۸۷) پیش‌نمونه می‌نامد. به‌کارگیری بازنمود طرحواره‌ای پیش‌نمونه در بسیاری از تحلیل‌های دستوری می‌تواند کارایی داشته باشد. برای نمونه، اوانز<sup>۵</sup> و تایلر<sup>۶</sup> (۲۰۰۳)، برای معنی پیش‌نمونه حرف اضافه «در»، ویژگی‌هایی را معرفی می‌کنند که عبارت است از ساختار مکانی احاطه‌شدن شیئی متحرک در یک زمینه ثابت و در نتیجه بهره‌گیری از مفهوم حد و مرز داشتن در یک زمینه ثابت. معنی پیش‌نمونه حرف اضافه «در» مشتمل بر شیء متحرکی است که درون یک زمینه ثابت با حد و مرزی مشخص قرار می‌گیرد. علاوه بر این رابطه مکانی، معنی حرف اضافه «در» با مفهوم ظرفیت در ارتباط است. مفهوم ظرفیت در نتیجه وجود یک زمینه ثابت حد و مرزدار، واقع‌شدن شیء متحرک درون زمینه ثابت و نیروهای دینامیک مرتبط با ظرفیت، در جهان واقعیت است. آنچه گفته شد بازنمود طرحواره‌ای مفهوم پیش‌نمونه حرف اضافه «در» در زبان فارسی را در قالب طرحواره مکان می‌نمایاند.

## ۶- جسم‌مداری مقوله‌بندی

هر موجود زنده‌ای به سطحی از مقوله‌بندی دسترسی دارد. حتی آمیب، مقوله غذا را از نا-غذا و آنچه به سویی می‌رود را از چیزی که از آن می‌گریزد، البته ناخودآگاهانه، متمایز می‌کند. مقوله‌بندی نتیجه شکل، ماهیت و عملکرد فیزیولوژیک جانداران است. بخش اعظم مقوله‌بندی نتیجه استدلال آگاهانه نیست،

1- Coleman, L.

2- kay, P.

3- Pulman, S.G.

4- langacker, R.W.

5- Evans, V.

6- Tyler, A.

بلکه نتیجه آن است که ساختار بدن و مغز ما اینگونه است و نیز محصول تعامل ما با جهان خارج است. نخستین چیزی که درباره مقوله‌بندی باید مورد توجه قرار گیرد این است که مقوله‌بندی محصول ساختار فیزیولوژیک ما است. برای روشن‌شدن موضوع، لیکاف و جانسون<sup>۱</sup> (۱۹۹۹: ۱۸) نمونه‌ای را ذکر می‌کنند. هرکدام از چشمان ما صد میلیون سلول حساس به نور دارد، ولی از هر چشم فقط یک میلیون عصب به مغز می‌رسد. بنابر این هر تصویری که به چشم می‌رسد باید به ضربی از صد تقلیل داده شود. به بیان دیگر، اطلاعاتی که به وسیله هر یک از اعصاب به مغز می‌رسد، مقوله‌بندی شده است. مقوله‌بندی عصبی از نوعی که توضیح داده شد، در تمام مغز روی می‌دهد و مقوله‌بندی از این سطح فیزیولوژیک و ناخودآگاه آغاز می‌شود و تا بالاترین سطح که آگاهانه است توسعه می‌یابد. میزان اندکی از مقوله‌بندی‌ها آگاهانه است، ولی قسمت اعظم آن به‌صورت خودکار و در نتیجه تعامل با جهان خارج روی می‌دهد. بنابر این اگرچه ما قادر به فرآگیری مقوله‌های جدید هستیم ولی نمی‌توانیم تغییرات بزرگی در نظام مقوله‌بندی از رهگذر مقوله‌سازی مجدد و آگاهانه پدید آوریم. به لحاظ فیزیولوژیک، ما نمی‌توانیم کنترل کامل بر مقوله‌بندی‌هایمان داشته باشیم؛ حتی وقتی فکر می‌کنیم در حال ساخت مقوله‌های جدید هستیم بنیان‌های فیزیولوژیک و عصب‌شناختی، ناخودآگاه بر انتخاب‌هایمان از ساختار مقولات تاثیر می‌گذارد. به اعتقاد لیکاف و جانسون (همان: ۱۹) جسم‌مندی انسان بر ساختار مقولات ادراک‌شده از سوی او تاثیر می‌گذارد. به بیان دیگر، این مقوله‌ها محصول تجربه بدن در مواجهه با جهان است و بخشی از فرایندی است که بدن و مغز انسان دائماً درگیر آن است.

یکی دیگر از شواهد قابل ذکر از مقوله‌بندی بر مبنای داده‌های بصری مربوط به شناخت چهره‌ها<sup>۲</sup> از سوی نوزاد انسان است. نوزاد شش ماهه انسان بسیار پیش از آنکه بتواند بین زنان و مردان تفاوت بگذارد، قادر است چهره زنانه و مردانه را از هم تفکیک کند. این فرایند به‌طور خودکار صورت می‌گیرد و شاهدهی از مقوله‌بندی ناخودآگاهانه و مستقل از استدلال به شمار می‌آید (مندلر<sup>۳</sup>، ۲۰۰۴: ۴۸-۴۹). در قالب نگرشی که در خصوص ماهیت عصب‌شناختی مقوله‌سازی، لیکاف و جانسون (همان: ۱۹) به آن پایبندند، تعریف جدیدی از «مفهوم» ارائه می‌دهند. مفاهیم، ساختارهایی عصب‌شناختی‌اند که این امکان را فراهم می‌آورند تا انسان مقوله‌های ذهنی را مشخص کند و درباره آنها بیاندیشد. مقوله‌های ذهن انسان، تحت تاثیر پیش‌نمونه‌ها، معمولاً به بیش از یک شکل مفهوم‌سازی می‌شوند. تصویربرداری از مغز نشان داده که مؤلفه‌های اصلی ساختار اعصاب که مقوله‌بندی بر عهده آنها است، طی شش ماه اول پس از تولد فعال می‌شوند (کوئین و دیگران ۲۰۰۶ نقل‌شده در پاپالیا و دیگران ۲۰۰۸: ۱۹۷). در چند ماه پس از تولد، کودک بر مبنای مشخصه‌های ادراکی نظیر شکل، رنگ، و طرح، مقوله‌بندی می‌کند و در پایان یک سالگی، مقوله‌ها، مفهومی می‌شوند و دانش جهان خارج در این مقوله‌بندی دخالت داده می‌شود (همان).

<sup>1</sup> - Johnson, M.

<sup>2</sup> - face recognition

<sup>3</sup> - Mandler, J.M.

اگرچه در این بخش، درباره مبنای عصب‌شناختی و ادراکی مقوله‌بندی صحبت کردیم، ولی نباید تأثیر فرهنگ را بر مقوله‌بندی نادیده بگیریم. برای نمونه، یک کودک ژاپنی تحت تأثیر آموزه‌های فرهنگی، چیزهایی مانند «سنگ»، «باد» و «ابر» را دارای حیات و عواطف در نظر می‌گیرد و در مقوله‌جاندار قرار می‌دهد که همین پدیده‌ها و مفاهیم نزد کودکی اروپایی قطعاً فاقد حیات و عواطف است.

## ۷- جمع‌بندی مطالب

این مختصر به هدف معرفی جنبه‌های متفاوت نظریه مقوله‌بندی و ارتباط آن با شناخت و زبان به نگارش درآمد. زبان‌شناسی شناختی به رابطه زبان و سازوکارهای شناختی و ذهنی می‌پردازد که مهم‌ترین این سازوکارها مقوله‌بندی است. چنانکه در مقاله حاضر گفته شد، مقوله‌بندی از سطح عصب‌شناختی و فیزیولوژیک که ناخودآگاه است آغاز می‌شود و تا سطح انتخاب‌های آگاهانه و قراردادی زبان توسعه می‌یابد. از دوران باستان تاکنون ماهیت مقولات و ساختار درونی آنها، اذهان اندیشمندان را به خود مشغول کرده است. در ارتباط با ساختار مقولات دو نگرش اصلی را می‌توان از هم متمایز کرد که یکی با عنوان نظریه کلاسیک مقوله‌بندی معرفی می‌شود و دیگری با عنوان مقولات پیش‌نمونه‌بنیاد شناخته شده است. مقایسه این دو نگرش در مقاله حاضر این امکان را فراهم آورد تا تأملی درباره چگونگی قرار گرفتن اعضای یک مقوله در کنار هم صورت پذیرد. از جمله مبنای دریافت ماهیت مقولات در نگرش کلاسیک، مشخصه‌هایی با ارزش دوگانی و نقش آنها در تعریف‌پذیری مقولات بود. این مختصر امکان آنرا فراهم آورد تا تأملی درباره ماهیت مشخصه‌ها صورت پذیرد. در خاتمه نیز به رابطه جسم‌مندی انسان و مقوله‌بندی پرداخته شد که تا جایی که نگارنده اطلاع دارد پیش از این در آثار زبان‌شناسی ایرانی مورد اشاره قرار نگرفته است.

## منابع

- ارسطو (۱۳۶۶). *متافیزیک (مابعدالطبیعه)*، ترجمه بر پایه متن یونانی از شرف‌الدین خراسانی، تهران: نشر گفتار
- ارسطو (۱۳۷۸). *ارگانون*، میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: انتشارات نگاه.
- ارسطو (۱۳۷۸). *متافیزیک*، ترجمه محمد حسن لطفی تبریزی، چاپ اول، تهران: طرح نو
- سورن، پیتر (۱۳۸۷). *تاریخ زبان‌شناسی (بخشی از کتاب زبان‌شناسی در غرب)*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- عمید، حسن (۱۳۶۳). *فرهنگ عمید: شامل واژه‌های فارسی و لغات عربی و اروپائی مصطلح در زبان*، تهران: امیرکبیر.

Coleman, L. And P. Kay (1981). "Prototype Semantics: The English Word Lie." *Language*, 57, 1, 26-44.

- Deslauriers, M. (2007). *Aristotle on Definition*. Leiden: Brill.
- Evans, V. and Andrea Tyler (2003). *The Semantics of English Propositions, (Spatial Senses, Embodied Meaning and Cognition)*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Frege, G.(1903). *Grundgesetze der Arithmetik: Begriffsschriftlich Abgeleitet*. Jena: Pohle.
- Goddard, C. (2011). *Semantic Analysis: A Practical Introduction*. Oxford: Oxford University Press.
- Greenberg, J. H. (1978). *Universals of Language: Report of a Conference Held at Dobbs Ferry, New York, April 13-15, 1961*. Cambridge Mass: MIT Press.
- Institute for Cognitive Science Studies. (n.d.). *Institute for Cognitive Science Studies*. Retrieved September 5, 2013, from <http://www.ircss.org/en/Pages/default.htm>
- Lakoff, G. And M. Johnson (1999). *Philosophy in the Flesh .The Embodied Mind and its Challenges to Western Thought* .New York: Basic Books.
- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things .What Categories Reveal about the Mind*. Chicago and London: Chicago University Press.
- Langacker, Ronald W. (1987) *Foundations of Cognitive Grammar, Volume 1, Theoretical Prerequisites*. Stanford: Stanford University Press.
- Ludwig Wittgenstein. (n.d.). Stanford University. Retrieved September 5, 2013, from <http://plato.stanford.edu/archives/sum2011/>
- Mandler, J. M. (2004). *The Foundations of Mind: Origins of Conceptual Thought*. Oxford: Oxford University Press.
- Papalia, D. (2008). *Child's World: Infancy Through Adolescence*. S. 1.: Mcgraw-Hill.
- Plato(?). *Cratylus*, translated by B. Jowett, in platonic Texts Archive, Academy for Ancient Texts. [www.ancienttexts.org](http://www.ancienttexts.org).
- Pulman, S. G. (1983). *Word Meaning and Belief*. London: Croom Helm.
- Quinn, P. C. and P.D. Eimas(2000). "The Emergence of Category Representations during Infancy: Are Separate Perceptual and Conceptual Processes Required?" *Journal of Cognition and Development*, 1, ۵۱-۶۱.

- Rakison, D. H. (2005). "Infant Perception and Cognition." In B. J. Ellis & D. F. Bjorklund (Eds.), *Origins of Social Mind* (pp. 317-353). New York: Guilford
- Riemer, N. (2010) *Introducing Semantics*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Rosch, E., and C. B. Mervis (1975). "Cognitive Representations of Semantic Categories." *Journal of Experimental Psychology: General* 104:192-233
- Senft, G. (2007). "Nominal Classification." In D. Geeraerts, & H. Cuyckens (Eds.), *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics* (pp. 676-696). Oxford: Oxford University Press
- Taylor, J. R. (1995). *Linguistic Categorization .Prototypes in Linguistic Theory* .Cambridge : Cambridge University Press.
- Wittgenstein, L. (1953) *Philosophical Investigations*. Oxford: Blackwell

سلسله

---